

خاطراتی از سفر تاریخی

نیکسون به چین

تذکر

جیمز میچنر (۱) نویسنده این خاطرات یکی از خبرنگاران و نویسندگان مشهور آمریکائی است که به اغلب کشورهای جهان مسافرت نموده و علاوه بر تهیه گزارشهای جالب درباره این کشورها چندین کتاب پرفروش تألیف کرده و به دریافت جایزه «پولیتزر» نائل شده است. وی یکی از همراهان نیکسون رئیس جمهوری آمریکا در سفر فوریه ۱۹۷۲ او به چین بوده است و مشاهدات خود را در این سفر تاریخی روز بروز یادداشت کرده و با بیانی ساده ولی زنده تصویر جالبی از مناظر دیدنی چین، طرز حکومت و زندگی مردم آن کشور ترسیم نموده است. یادداشت‌های او که ترجمه آن از نظر خوانندگان می‌گذرد بسیاری از اسرار این سرزمین پهناور و مرموز را روشن می‌سازد.

دکتر هادی خراسانی

پکن - دو شنبه ۲۱ فوریه ۱۹۷۲

هنگامی که ما در آن صبح زیبای زمستانی در انتظار فرود آمدن هواپیمای حامل نیکسون دقیقه‌شماری می‌کردیم، من دستخوش ناراحتی و تعجب شده بودم، اغلب اعضای گروه مطبوعاتی آمریکا که از ۸۷ نفر تشکیل می‌یافت، شب یکشنبه وارد پکن شده بودند

James MiGhener - ۱

و اکنون که ما در محوطه فرودگاه به انتظار ورود رئیس جمهوری آمریکا ایستاده بودیم، احساس می کردیم که دولت چین تصمیم گرفته است که نسبت به نیکسون بی اعتنائی نشان بدهد .

چه اتفاقی افتاده بود ؟ چین سرزمینی که ۷۵۰ میلیون نفر جمعیت دارد و رهبران می توانند هر وقت اراده کنند جمعیت کثیری را برای ابراز احساسات بسیج نمایند، در آنروز برای استقبال از رئیس جمهوری آمریکا فقط گروه کوچکی را که تعداد افراد آن اندکی بیشتر از تعداد خبرنگاران آمریکائی بود ، گردآورده بودند ، موقعی که من به اطراف خود نظر افکندم ، فقط چند نفر مترجم ، یک باند موسیقی ، یک گارد احترام و تعدادی از نمایندگان رسمی را مشاهده کردم ، علاوه بر این افراد ، ۱۸ نفر چینی که ظاهراً از اعضای پلیس مخفی بودند ، حضور داشتند . چوئن لای نخست وزیر چین فقط در آخرین دقایق آنهم برای انجام تشریفات مختصری حضور بهم رسانید .

ما انتظار چنین پذیرائی سردی را نداشتیم . صدای یکی از مأمورین آمریکائی که بوسیله رادیو با سرنشینان هواپیمای حامل نیکسون صحبت می کرد شنیده می شد . وی می گفت : « صحیح است ... تعداد مستقبلین زیاد نیست . »

« پیتر لیزا گور » (۱) خبرنگار روزنامه « دیلی نیوز » شیکاگو بر سبیل مزاح گفت : « عده مستقبلین باندازه قلیل است که نیکسون می تواند با آنها در یک اتوبوس سوار شود . » این شوخی حضار را بخنده انداخت . ولی مترجم چینی ما از آن خوش نیامده و ما را مورد سرزنش قرار داده و گفت : « ما چینی ها رهبران خود را دوست داریم و هیچوقت بخود اجازه نمی دهیم که راجع به آنها شوخی و مزاح کنیم . »

موقعی که مسافت طولانی بین فرودگاه و پکن را طی می کردیم ، جاده های مسیر ما کاملاً خلوت بود . گاه به دهقانی که گاریش که بوسیله گاو کشیده می شد رهسپار شهر بود و او را در مسافتی دور از جاده متوقف ساخته بود ، برمی خوردیم .

مأمورین جنگل بانی که مشغول جمع آوری شاخه های شکسته درختان بودند ، گاه نگاه کوتاهی به اتومبیل های ما انداخته و سپس مجدداً بکار خود مشغول می شدند . حال دیگر به خود پکن ، این شهر عظیمی که در ارتفاعات آسیا واقع شده ، رسیده بودیم و از خیابان « چانگان » (۲) که دارای ۶ مسیر اتومبیل رو می باشد می گذشتیم . این خیابان نیز خلوت بود و ما در سکوت آن را طی کردیم . من متوجه شدم که سربازان چینی عابرین را که ممکن بود برای عبور از خیابانی به خیابان دیگر سر چهارراه ها جمع شوند ، در

peter Lisagor - ۱

Changan - ۲

مسافتی حداقل ۱۵۰ یارد دورتر از تقاطع خیابانها متوقف می‌ساختند تا تصور نشود که این افراد برای استقبال از میهمانان آمریکائی جمع شده‌اند .

شهر کاملاً خلوت بود و این امر برای من قابل توجه بود زیرا اخیراً تعدادی از عکسهائی را که از مراسم ورود هایل سلاسی ، امپراطور ایتوپی به پکن در اکتبر سال گذشته برداشته شده بود ، دیده و مورد دقت قرار داده بودم . این عکسها نشان می‌داد که در حدود نیم میلیون نفر در حالی که می‌رقصیدند و ابراز احساسات می‌کردند ، برای استقبال از امپراطور در کنار خیابانها تجمع نموده بودند .

موقمی که اتومبیل‌های ما در سکوت توقف نمودند ، ما خبر نگاران یادداشت‌ها و نظریات خود را بایکدیگر مبادله و مقایسه نمودیم و به این نتیجه رسیدیم که شروع پذیرائی از آمریکائیان مأیوس کننده می‌باشد . آن عده ازما که به عادات و رسوم مشرق زمین آشنائی داشتند و به اهمیتی که چینی‌ها برای حفظ حیثیت و آبرو قائلند واقف بودند ، نتیجه گرفتند که رهبران چین در آغاز امر خواسته‌اند نشان بدهند که پذیرائی آنها از رئیس‌جمهور آمریکا رسمی ولی فاقد گرمی و هیجان خواهد بود .

وقتی از یکی از مترجمین پرسیدیم که آیا به‌عقیده او پذیرائی دولت چین از رئیس‌جمهوری آمریکا سرد نیست ، پاسخ داد : « خیر... رئیس‌جمهور شما تقاضا کرده بود که باو اجازه مسافرت به‌چین داده شود و این اجازه داده شد . »

یکی از خبرنگاران به‌تمسخر پرسید : « مراسم زانوزدن کجا انجام می‌گیرد؟ » مترجم چینی از این شوخی خوش نیامد .

در اینجا باید بمراسم کرنش و زانوزدن که در گذشته رعایت آن برای نمایندگان خارجی که به‌حضور امپراطور چین می‌رسیدند الزام‌آور بود ، اشاره‌ای بشود و خاطر نشان گردد که در اواسط قرن نوزدهم آمریکائیان از انجام این مراسم معاف گردیدند .

در سال ۱۸۵۹ « جون وارد » (۱) بعنوان اولین نماینده ایالات متحده آمریکا برای عقد قراردادی با چین ، وارد پکن گردید . امپراطور چین دستور داد که « وارد » هنگامی که بحضور او می‌رسند مراسم زانو زدن را به‌جا آورد . طبق این سنت ، نماینده آمریکا می‌بایستی سه بار زانو بزمین زده و در هر زانوزدن پیشانی خود را بخاک بساید . این پیشنهاد « وارد » را بعدی خشمگین ساخت که نزدیک بود از مأموریت خود چشم پوشیده و بدون عقد قرارداد ، چین را ترک گفته و به‌کشور خود مراجعت کند ، ولی یکی از افرادی که با دربار چین ارتباط داشت راه حلی پیشنهاد کرد و آن این بود که « وارد »

John.E. Ward-۱

از سودن پیشانی بزمین معاف گردد و فقط در مقابل امپراطور برای ادای احترام يك زانو را بزمین بزند . اما « وارد » این پیشنهاد را نیز رد کرد و بدین ترتیب از ملاقات امپراطور محروم گردید ولی مجدداً یکی از درباریان خیراندیش به کمک او شتافته و به امپراطور خاطر نشان ساخت که آمریکائیان اصولاً افراد آداب‌دانی نیستند و اهمیت انجام تشریفات و مراسم سیاسی را درک نمی‌کنند و بنابراین نباید با آنها زیاد سخت‌گیری کرد . امپراطور این عذر را پذیرفت و با انعقاد قرارداد بین چین و آمریکا موافقت نمود ولی امضای آن به تأخیر افتاد زیرا نماینده آمریکا حاضر به انجام مراسم زانو به زمین زدن نشده بود .

* * *

بعد از ظهر آن روز موقعی که در هوای سرد در مقابل تالار بزرگ « کاخ ملت » در انتظار مشاهده مراسم ملاقات نیکسون با چوئن‌لای ایستاده بودیم ، نگرانیم ، در باره طرز پذیرایی دولت چین از رئیس جمهوری آمریکا به اوج شدت رسید زیرا یکساعت از موعد مقرر می‌گذشت و هنوز « چوئن‌لای » نیامده بود . یکساعت دیگر سپری شد و باز هم خبری از آمدن نخست‌وزیر چین نرسید .

مردی که بهلوی من ایستاده بود آهسته گفت : « اگر این وضع ادامه پیدا کند افتضاح بزرگی بیار خواهد آمد . »

یکی از مأمورین چینی که ظاهراً ناراحت شده بود ، ما را برای صرف چای بدرون سالن دعوت کرد . ناگهان خبری بسرعت برق در بین جمعیت انتشار یافت . بموجب این خبر کسی که در آمدن تأخیر کرده بود نیکسون بود نه چوئن‌لای و علت تأخیر او ملاقاتی بود که در همان موقع با « مائوتسه‌تونگ » رهبر چین انجام داده بود . یکی از چینی‌ها بما گفت : « تاکنون هیچیک از سران کشورهای خارجی در روز اول ورود خود به پکن با مائو ملاقات نکرده‌اند . »

روز بعد روزنامه یومیه « مردم » بطور بی سابقه‌ای عکسهای بزرگی که مائو و نیکسون را در حال مذاکره دوستانه نشان می‌دادند ، در صفحه اول خود چاپ نمود . در ظرف چند ساعت نسخه‌های این روزنامه دسراسر پکن درون قابهای شیشه‌ای به دیوارها نصب گردیدند . اهالی پکن در مقابل این روزنامه‌ها صف کشیده و با چشمان حیرت‌زده به این عکسها که رهبر آنها را در حال استقبال از بزرگترین دشمن چین یعنی همان کسی که احساس نفرت نسبت به او مدتها به آنها تلقین شده بود ، می‌نگریستند و تامل نمی‌توانستند این تغییر ناگهانی را باور کنند ولی بالاخره به واقعیت پی بردند . آری این حقیقت داشت

که رئیس جمهوری آمریکا به چین آمده و مائو او را پذیرفته بود .
از آن موقع نظر اهالی چین نسبت به ما خبرنگاران نیز تغییر یافت و هر جایی که می خواستیم ببینیم باخوشروئی به ما نشان می دادند .

من آنشب « چوئن لای » را قبل از گشایش مجلس ضیافتی که در « تالار بزرگ ملت » برگزار می گردید ، ملاقات کردم . من برای اولین بار او را در بهار سال ۱۹۵۵ در کنفرانس ملل آسیائی و آفریقائی « جهان سوم » که در « باندونگ » واقع در اندونزی تشکیل یافته بود ، ملاقات و دو بار با وی مصاحبه کرده بودم . در آن موقع او را آدمی خونسرد ، کارآمد و کسی که می توانست با مهارت از پاسخ دادن به سئوالات بدون ابراز مخالفت با سئوال کننده طفره رود ، تشخیص داده بودم . وی از معاصرین خود برجسته تر به نظر می رسید . مثلاً از نهر و که گاهی دچار تردید می شد ، مصمم تر و از « یونو » که آدم متلون المزاجی بود ، ثابت قدم تر و از ناصر مطلع تر بود .

من او را بلافاصله پس از آنکه اصول پنجگانه ای را که قرار بود از آن پیعد مبنای سیاست چین باشد اعلام کرد ، ملاقات نمودم . این اصول عبارت بودند از :

۱- احترام متقابل به حق حاکمیت و تمامیت ارضی .

۲- خودداری متقابل از تجاوز .

۳- عدم مداخله در امور داخلی کشورها .

۴- مسافرت و انتفاع متقابل .

۵- همزیستی مسالمت آمیز .

در آن موقع چوئن لای ۵۷ سال داشت و آدمی باریک اندام ، کم حرف و مطمئن به نفس بود . خوب به خاطر دارم که هر وقت در میان جمعیتی قرار می گرفت چگونه چشمان تیزبین خود را از چهره ای به چهره دیگر می دوخت . وی در کنفرانس « باندونگ » بیانات مختصر خود را گاه به چینی ، گاه به فرانسه و گاهی به انگلیسی شمرده ایراد می کرد و مستمعین را تحت نفوذ کلام خود قرار می داد .

هیچ کدام از ما که او را در آن موقع دیده بودیم ، نمی توانستیم تصور کنیم که وی بعدها مقام مهمی را در چین احراز کرده و طی چندین دهه آن را حفظ خواهد نمود . وی قهرمان کنفرانس باندونگ شناخته شده بود و موقعی که آن شهر را ترک می گفت ، بیش از نیم میلیون نفر جمعیت برای خدا حافظی در کنار خیابانها جمع شده بودند .

ولی افسوس چین در سالهای بعد با تجاوز به تبت و دست زدن به بیک جنگ مپریالیسی بر علیه هندوستان و تشویق کمونیست های اندونزی به قیامی که با خونریزی خاتمه یافت ، اصول پنجگانه کنفرانس باندونگ را نقض نمود . ولی در خلال این مدت

چوئن لای موقعیت خود را در داخل چین تقویت نمود و تامدتی بعنوان سومین مرد نیرومند آن کشور قدرت را به دست گرفت و با سرسختی و پشت کار به فعالیت پرداخت و نشان داد که در مبارزات داخلی می تواند همان اندازه موفقیت به دست آورد که در حل و فصل مسائل بین المللی .

اکنون که به سن ۷۳ سالگی رسیده است شاید نیرومندترین مرد چین باشد .

« مارشال گرین ، کارشناس مسائل خاور دور در وزارت امور خارجه آمریکا ، به دوستانش در باره « چوئن لای » چنین گفت :

« طرز کار این مرد تعجب آور است . موقعی که مشغول گفتگو با نیکسون و کسینجر بود ، کارمندان چینی گزارشهای مربوط به مسائل داخلی کشور را به نظرش می رسانیدند و وی با يك مطالعه اجمالی تصمیمات مقتضی را سرماً اتخاذ می کرد . »

اعضای گروه مطبوعاتی آمریکا موقعی که با چوئن لای ملاقات نمودند با تعجب مشاهده کردند که سردبیر روزنامه یومیه « مردم » نمونه صفحه اول آن روزنامه را به چوئن لای برای کسب موافقت او ارائه داد .

چوئن لای عادت دارد که هر وقت در میان جمعیتی چهره آشنائی را می بیند ، ناگهان خود را عقب کشیده و سرش را به طرف راست حرکت داده و دست چپش را بلند کند . وی وقتی مرا دید نامم را به خاطر نیاورد ولی وقتی مترجمش به او توضیح داد که من او را در کنفرانس « باندونگ » ملاقات کرده بودم ، مرا شناخت و گفت : « آری یادم آمد ... کنفرانس جالبی بود . »

من اصول پنجگانه ای را که چوئن لای در باندونگ اعلام کرده بود ، به او یاد آوردم و این موضوع موجب خشنودیش گردید زیرا بازوی مرا گرفته و گفت : « این اصول هنوز به قوت خود باقی هستند و مبنای سیاست چین محسوب می گردند . »

وی این مطلب را با لحنی چنان طبیعی اظهار داشت که گوئی در همین اواخر موضوع را مورد بررسی قرار داده بوده است . یکی از اصول پنجگانه محترم شمردن « حق حاکمیت و تمامیت ارضی » کشورها می باشد . چینی ها باستناد این اصل « تایوان » (فرموز) را متعلق به خود می دانند . اگر تا آن وقت کوچکترین امیدی به اینکه چین از ادعای خود نسبت به « تایوان » صرف نظر خواهد کرد وجود داشت ، برای من پس از مذاکره با چوئن لای بیهودگی چنین امیدی مسلم گردید .

در ضیافت شامی که با تهیه ده نوع خوراك مختلف ترتیب داده شده بود نگرانی من در باره نظریه دولت چین نسبت به مسافرت نیکسون مرتفع گردید زیرا چوئن لای طی

نظقی که سر میز شام ایراد کرد ، رسماً از مسافرت رئیس جمهور آمریکا به چین ابراز خوشوقتی نمود .

تمام ۸۷ نفر خبرنگاری که با نیکسون به چین آمده بودند ، قبل از مسافرت به این کشور مطالعاتی درباره آن بعمل آورده بودند . معذک هر آمریکائی وقتی وارد چین می شود باشگفتی هائی مواجه می گردد که قبلاً به ذهنش خطور نکرده بوده است . موضوعی که بیش از هر چیز باعث تعجب من گردید ، ستایش مبالغه آمیز مردم از « مائوتسه تونگ » یا بعبارت دیگر « مائوپرستی » بود .

من قبلاً می دانستم که مائو در نظر چینی ها رهبر روحانی ملت محسوب می گردد « کتاب کوچک آبی » تألیف مائو که ترجمه انگلیسی و اسپانیولی آن را خوانده بودم آشنائی داشتم و نیز درباره تابلوهای تبلیغاتی که عکسهای مائو را نشان می دادند اطلاعاتی داشتم . در حقیقت قیافه مائو برای من چهره آشنائی بود ولی نمی دانستم به چه نحو این مرد کوتاه قد چهارشانه متبسم که زگیلی روی زنجش داشت ، توانسته بود ملت چین را تحت سلطه خود درآورد .

در تمام چهارراه ها و در انتهای کوچه های بن بست ، تابلوهای بزرگی را می دیدیم که در روی آنها شعارهای انقلابی با حروف درشت نوشته شده بودند . این شعارها را از بین نوشته ها و گفته های مائو انتخاب کرده بودند .

یکی از مظاهر « مائوپرستی » سخت گیری هائی است که به نام تهذیب اخلاق و حفظ عفت عمومی دامنگیر مردم گردیده است . در يك شب نشینی ای که به افتخار رئیس جمهور آمریکا و همسرش داده شده بود ، ۹ قمایش اکروباسی جالب به وسیله گروهی از پسران و دختران زیبای جوان اجرا گردید . در این نمایش دختران حتی موقعی که مشکل ترین حرکات اکروباسی را که انجام آن مستلزم آزادی حرکت دست و پا بود ، اجرا می کردند ، شلواری کلفت و پیراهن های آستین بلند پوشیده بودند . همچنین دو دختری که با يك شنبه باز همکاری می کردند سر تا پای خود را پوشانیده بودند .

یکی از دیپلماتهای وابسته به یکی از سفارتخانه های اروپائی در پکن ، بعلت اینکه در ملاء عام دست در دست دوشیزه ای که منشی یکی دیگر از سفارتخانه ها بود ، دیده شده بود ، از طرف دولت چین « عنصر نامطلوب » اعلام و به کشورش عودت داده شد . اتهام او ارتکاب عمل منافی اخلاق که احتمالاً به ثبات انقلاب لطمه می زد ، تشخیص داده شده بود . موقعی که من بعدها به شانگهای رفتم اطلاع یافتم که در این شهر بزرگ فقط دو فیلم نمایش داده می شد که هر دوی آنها صحنه هائی از عملیات قهرمانان خیالی انقلاب را مجسم می ساختند .

آنچه مرا دچار تعجب ساخت ، مجسمه‌های بزرگ « مائو » بودند که ارتفاع آنها به ۳۰ تا چهل پا می‌رسید . این مجسمه‌ها که مائو را در حال تفکر نشان می‌دادند ، همه جا به چشم می‌خورد .

ولی همینکه می‌خواستند نتیجه بگیرند که « مائوپرستی » در چین کمونیست به حد جنون رسیده است ، به‌خاطر می‌آوردید که در تمام نقاط این کشور ، علاوه بر لوحه‌های سخنان مائو ، چهار عکس عظیم به چشم می‌خورند ، این عکسها متعلق به مارکس ، انگلس ، لنین و استالین می‌باشند . از این چهار نفر که رهبران معنوی چین کمونیست بشمار می‌روند ، دو نفرشان آلمانی و دو نفر دیگرشان روس هستند . من تردید دارم که بتوان در تاریخ جهان غیر از چین کمونیست کشوری را یافت که چهار نفر اجنبی را که حتی به يك نژاد تعلق ندارند ، بعنوان رهبران معنوی خود برگزیده و مورد پرستش قرار داده باشد .

« هتل ملت‌ها » که در آنجا اقامت گزیده بودیم ، مهمانخانه بسیار تمیزی بود . در هر يك از طبقات این مهمانخانه گروهی از کارکنان و مستخدمین بدون آنکه انعامی از مشتریان بپذیرند ، وظائف خود را با کمال دقت و صمیمیت انجام می‌دادند .

در چین مرسوم است که همواره يك کاسه مملو از نقل و نبات چینی پیچیده در لفافهای شلتوک برنج که خود آنهم قابل خوردن است ، در مقابل میهمانان بگذارند . اندکی قبل از ورود ما به چین ، دو نفر از کارشناسان يك هیئت فنی آمریکائی مقیم چین با يك خبرنگار اروپائی مصاحبه‌ای بعمل آورده بودند و چون این عمل برخلاف مفاد قرار داد استخدامی آنها بود ، مقامات چینی تصمیم گرفتند که آنها را بعلت تخلف از مواد قرارداد تنبیه نمایند . ولی تعیین نوع تنبیه آسان نبود . چینی‌ها نمی‌خواستند این کارشناسان را زندانی کنند و نیز مایل نبودند مبلغی از دستمزد آنها را بعنوان جریمه کسر نمایند ، لذا تنها تنبیهی که برای این افراد خاطی قائل شدند خارج ساختن کاسه شیرینی سنتی از دسترش آنها بود .

یکی از کارشناسان اعتراف کرده که از این تنبیه بسیار ناراحت شده است و گفت : « مجازاتی که در حق ما روا داشتند واقماً شدید بود . » پس از آنکه مأمورین چینی اطمینان حاصل کردند که کارشناسان خاطی در آینده رعایت مقررات را خواهند کرد ، کاسه شیرینی را به آنها بازگرداندند .

من هیچ ملتی را به اندازه اهالی چین کمونیست خونسرد و بی‌اعتنا ندیده‌ام هرگز برایم اتفاق نیافتاد که يك نفر چینی ، باتبسم به‌من خوش آمد بگوید فقط تعداد بسیار اندکی از افراد ، پس از آنکه به آنها لبخند محبت آمیز می‌زدم ، پاسخ مرا باتبسم متقابل می‌دادند .

زندگی مردم چین بیش از آنچه قابل تصور است تابع مقررات و انضباط شدید می باشد .
تقریباً ۹۵ درصد مردان و زنانی که در خیابانها دیده می شدند کت و شلوار آبی
رنگ متحدالشکلی به تن داشتند .

شهرهای چین به اندازه ای تمیز هستند که با هیچیک از شهرهای اروپا و آمریکا
از این لحاظ قابل مقایسه نمی باشند .

من در خیابانهای تکه کاغذ باطله و یا آشغال دیگری ندیدم ، حتی در معابر
محفظه‌هایی که با فشار پا باز می شوند برای انداختن آب دهان نصب شده اند .

در مناطق روستائی حتی يك قطعه زمینی که تحت کشت و مراقبت درنیامده باشد،
دیده نمی شود . چنین به نظر می رسد که کلیه اراضی مورد بهره برداری قرار گرفته اند .
روستائیان خوشبخت تر از اهالی شهرها به نظر می رسند . در روستاها تعداد کمتری سرباز و
مأمورین پلیس دیده می شوند . گواينکه در مناطق روستائی در هر مهمانخانه ای که سکونت
می گزیدیم تعدادی افراد مسلح در اطراف محل سکونت ما کشیک می دادند .

دهکده اشتراکی « نانیوان » سه شنبه ۲۲ فوریه

پرسیدم این دهکده چقدر جمعیت دارد ؟ وقتی به من پاسخ دادند « سی هزار نفر »
دچار تعجب گردیدم . ظاهراً این دهکده که در جنوب پکن واقع شده و فاصله اش تا آن
شهر در حدود ۱۲ تا ۱۵ مایل می باشد ، با « کیبوتز » کوچکی که در اسرائیل دیده بودم و
نیز با کلخوزهای معمولی شوروی فرق داشت . دهکده مذکور به چندین واحد که هر يك
وظیفه خاصی را انجام می دادند تقسیم شده بود .

من یکی از آنها را که تخصص تهیه سبزیجات بود برای بازدید انتخاب کردم .
این واحد کم و بیش به صورت يك شرکت تعاونی اداره می شد بدین معنی که اهالی آن در
تولید محصول مشارکت می کردند و فراورده های خود را به عاملین خرید مایحتاج دولتی
می فروختند . در این دهکده چندین فروشگاه و يك بانک وجود داشت و هر کسی را که
من در این قصبه دیدم ، مبلغی در این بانک پس انداز کرده بود .

بسیاری از این کارگران این دهکده را مردم شهری تشکیل می دادند که برای
گذراندن يك دوره آموزشی ۶ هفته ای به آنجا آمده بودند تا با کارهای کشاورزی و طرز
زندگی روستائیان آشنائی پیدا کنند . اغلب این افراد به من می گفتند : « از اینکه ما را
به اینجا اعزام داشته اند راضی هستیم زیرا اکنون زندگی روستائی را درک می کنیم . »
اهالی این دهکده لباسهای تمیز و مرتبی می پوشیدند و غذای کافی می خوردند .
آنها ۳ درصد دستمزد خود را به مصرف کرایه مسکن می رسانیدند و با پرداخت مبلغی معادل

۶۸ سنت آمریکائی در ماه که شامل هزینه سوخت و برق نیز می‌گردید، از خانه‌های نسبتاً آبرومندی استفاده می‌کردند.

موقعی که به اتفاق راهنمایان در دهکده گردش می‌کردم، چشم به‌خسانه‌ای افتاد و تقاضا نمودم به‌من اجازه داده شود که از آن بازدید بعمل آورم. با این تقاضا موافقت شد و من به‌یک خانه کوچک یک طبقه‌ای که دارای سه اتاق بسیار تمیز بود قدم نهادم. این خانه به‌مردی موسوم به «چائو یوچن» (۱) تعلق داشت و او آن را از محل وجوهی که پس‌انداز کرده بود، ساخته بود.

در این خانه تمام وسائل راحتی یافت می‌شد.

من از مدرسه دهکده نیز بازدید بعمل آوردم. در این مدرسه کودکان را از سن سه سالگی به اصول و عقاید مائو آشنا می‌سازند. در دیوارهای مدرسه چیزی جز شعارهایی که از گفته‌های مائو انتخاب شده بود، به‌چشم نمی‌خورد. در تدریس کلیه مواد آموزشی روی عقاید و افکار مائو تأکید می‌گردید. بعلاوه کلاس مخصوصی برای آموختن آراء و نظریات مائو وجود داشت. یکی از برنامه‌های ورزش بدنی کودکان را تیراندازی با هفت تیرهای چوبی به‌سوی دشمن خیالی تشکیل می‌داد.

یک روش درمانی شگفت‌انگیز

در حدود ۴۷۵ سال قبل از میلاد مسیح، پزشکان چینی ضمن انجام آزمایش با سنگ‌های تیز، کشف نمودند که چنانچه سنگ نوك تیزی را در ناحیه‌ای بین شست و انگشت سبابه دست انسان فروکنند، درد سایر قسمت‌های بدن تسکین می‌یابد. بعدها سوزنهای نقره به‌جای سنگ تیز برای درمان دردها مورد استفاده قرار گرفت و در حدود سال ۲۲۰ بعد از میلاد، فرو بردن سوزن در بدن برای معالجه دردها تعمیم یافت و این روش در قاموسها ثبت گردید.

در تاریخ نامشخصی بین ۲۶۵ و ۴۲۹ میلادی اولین کتاب درباره طرز معالجه با سوزن منتشر شد. در این کتاب نقطه‌ای از بدن انسان که فرو بردن سوزن در آنها به درمان دردها کمک می‌کرد، مشخص شده بود.

در دوره سلطنت سلسله «هینگ» (۲) (۱۳۶۸ - ۱۶۴۴) کتاب دیگری در باره نحوه معالجه با سوزن انتشار یافت و این روش بعنوان یک رشته تخصصی علم پزشکی

Chao yu - Chen - ۱

Ming - ۲

شناخته شد. ولی در سال ۱۸۲۲ در دوران حکومت سلسله «مانچو» (۱) این طرز معالجه تحریم گردید و در سال ۱۹۴۹ «چیانکایچک» دستور داد که روشهای پزشکی کشورهای غربی، در چین بکار برده شود. بدین ترتیب طرز مداوا با سوزن در شهرهای چین منسوخ گردید. ولی این روش بعلت اینکه بکار بردن آن سهل و کم خرج بود، در مناطق روستائی همچنان مورد استفاده قرار می گرفت.

چندی بعد انقلاب کمونیستی چین به وقوع پیوست و ارتش سرخ علیه «چیانکایچک» دست به جنگهای چریکی زد و چون برای درمان مجروحین خود، بیمارستانهای سیار مجهزی در اختیار نداشت، مائو به پزشکان ارتش خود دستور داد که روشهای پزشکی غربی و چینی را توأمأ بکار ببرند. بدین ترتیب نحوه معالجه با سوزن باردیگر احیاء گردید. در دوران جنگ داخلی چین این روش فقط برای تسکین دردها بکار برده می شد. ولی از سال ۱۹۵۸ در نتیجه دستورات مؤکد مائو پزشکان چینی این روش را نه تنها برای تسکین دردهای موجود بلکه برای جلوگیری از بروز درد نیز بکار می برند. در طی اقامت ما در چین، نمونههای متعددی از این طرز معالجه عجیب به ما ارائه داده شد. من در درمانگاه دهکده اشتراکی به چشم خود دیدم که یک پزشک مجاز یعنی کسی که فاقد تحصیلات دانشگاهی در رشته پزشکی بود، چگونه این روش درمانی را برای معالجه سردرد یک زن روستائی مورد استفاده قرار داد. وی دو سوزن را در نزدیکی بینی و سوزن دیگری را در گوش راست و بالاخره دو سوزن دیگر را در پوست سر بیمار فرو کرد. در تمام این موارد سوزنها حداقل به عمق یک اینچ (۲/۵ سانتیمتر) در بدن بیمار فرو می رفتند. زن بیمار اگر هم از فرو رفتن این سوزنها در بدنش رنج می برد، درد خود را ظاهر نمی ساخت. وی حتی در همان موقعی که تحت عمل قرار گرفته بود با من صحبت می کرد و می گفت که پس از فرو رفتن سوزنها به بدنش، به تدریج درد سرش تخفیف یافته است.

در پکن یکی از راهنمایان موسوم به «هوانگ ویچین» در حدود ۲۰ نفر آمریکائی را به بیمارستان شماره ۳ هدایت کرد و به آنها گفت که در آنجا منظره عجیبی را مشاهده خواهند کرد. حق با او بود، در بیمارستان مذکور پزشکان خود را آماده می ساختند که یک زن آستن را تحت عمل جراحی «سزارین» قرار دهند و تصمیم گرفته

بودند که از روش فرو بردن سوزن به بدن ، بعنوان وسیله بیهوشی استفاده کنند . بازدید -
کنندگان آمریکائی به اطاق عمل هدایت گردیدند و دوربین های عکاسی و دستگاههای ضبط
صوت خود را در آنجا نصب نمودند . در این موقع یکی از پزشکان تعداد ۸ سوزن در
نقاط مختلف بدن بیمار فرو کرد . سپس جراح طبق اصول متداول عمل « سزارین » را
آغاز نمود . در طی مدت ۹۰ دقیقه ای که عمل بطول انجامید ، زائو با میهمانان آمریکائی
صحبت می کرد و به یکی از آنها که ناراحت به نظر می رسید گفت : « نگران نباشید . »
در بحبوحه عمل غیرمترقبه ای روی داد . « هو آنکه ، ویچین (۱) ، راهنما حالش بهم خورده و
بیهوش شد و جراح ناچار گردید برای بیهوش آوردن او عمل سزارین را چند لحظه متوقف
سازد . پس از بیهوش آمدن راهنما ، عمل جراحی سزارین از سر گرفته شد و باموقیبت
به پایان رسید .

چندی بعد یکی از افراد گروه استحقاظی رئیس جمهوری آمریکا ، در بیمارستان
دانشکده پزشکی شانگهای يك عمل جراحی مغز را مشاهده نمود که بیمار را برای انجام
آن با فرو بردن فقط دو سوزن در پایش بیهوش کرده بودند . این عمل دشوار چندین
ساعت بطول انجامید و در این مدت بیمار سرگرم خوردن پرتغال و صحبت با مأمور
امنیتی آمریکا بود .

مأمور امنیتی مذکور بعدها به دوستانش درباره این عمل جراحی چنین اظهار
داشت : « من از دیدن این صحنه دچار حیرت گردیدم . پزشک کاسه سر بیمار را در
چهار نقطه با مته سوراخ کرد و سپس يك سیم نقره ای نازک دندان داری را در یکی از
سوراخها فرو برده و از روی سطح مخ مریض گذرانیده و سر آن را از سوراخ دیگر بیرون کشید
و آنگاه سیم مذکور را مانند اره ای به حرکت در آورد هم چنین عمل را در مورد دو سوراخ
دیگر انجام داد . آنگاه باصت خود فشاری روی جمجمه بیمار وارد آورد که در نتیجه آن ،
کاسه سر بیمار شکاف برداشته و باز شد . عمل برداشتن «تومور» بزرگی که مریض به آن مبتلا
بود مدتی بطول انجامید . در خلال این مدت بیمار بخوردن پرتغال مشغول بود . بالاخره
جمجمه را سر جایش گذاشته و بخیه زدند . بطوری که خود بیمار می گفت حالش کاملا
خوب بود .»

طرفداران ایجاد بیهوشی از طریق فرو بردن سوزن به بدن بیمار ، معتقدند که
بکار بردن این روش در مورد عمل جراحی حنجره به مراتب مؤثرتر از ایجاد بیهوشی بوسیله
«اتر» می باشد زیرا بیماری که به وسیله سوزن بیهوش می شود ، می تواند حرف بزند و پزشک

را از اینکه حنجره اش بیش از لزوم ببرد ، بر حذر دارد . همچنین این روش بیهوشی در مورد جراحی انگشتان دست و پا مفیدتر از استعمال « اتر » است زیرا به مریض امکان می دهد که در حین عمل انگشتان خود را حرکت دهد .

من درباره اثرات حیرت انگیز معالجه پشت درد به وسیله فرو بردن سوزن به بدن بیمار ، مطالب زیادی شنیده ام و متقدم که می توان با این وسیله بسیاری از آمریکائیان را که مانند خود من از پشت درد رنج می برند ، معالجه کرد و بلافاصله درد آنها را تخفیف داد . همچنین ممکن است با بکار بردن این روش کوفتگی و درد عضلات ورزشکاران مشهور را به سرعت از بین برد .

« سام ماگ دوول » یکی از ورزشکاران آمریکائی معالجه درد شانه چپ خود را در بومل فرو بردن سوزن به بدنش می داند که بوسیله یک ژاپونی مربی ورزش که به آمریکا آمده بود ، انجام گرفت .

کارخانه اتومبیل سازی « دونگ فانگهو نگ » چهارشنبه ۲۳ فوریه

امروز صبح راهنمای من فهرست ۹ محل دیدنی را در اختیارم گذاشت . من یک کارخانه اتومبیل سازی را برای بازدید انتخاب کردم . برای دیدن این کارخانه به طرف حومه جنوبی پکن حرکت کردیم و پس از مدت کوتاهی به یک رده بناهای کم ارتفاع تمیز که در یک محوطه بسیار پاکیزه ساخته شده بود ، رسیدیم . این کارخانه به وسیله دونفر یکی ۵۴ ساله به نام « چینگ پینگ » از افسران سابق ارتش و دیگری ۴۹ ساله موسوم به « فونگ کی » از اعضای حزب کمونیست ، اداره می شد . هیچکدام از این دونفر سابقه ای در امر اتومبیل سازی نداشتند ولی هر دوی آنها اشخاص باهوش بودند و از بازدید من از کارخانه ابراز خوشوقتی کردند و اظهار داشتند که این کارخانه در سال ۱۹۵۸ تعمیرگاهی بیش نبوده است ولی امروز به صورت یک کارخانه کامل اتومبیل سازی در آمده است .

« چینگ پینگ » گفت : « کارکنان کارخانه ما در پرتو توجهات « مائو » موفق شده اند ۲۷۰ نوع ابزار ادوات اختراع کنند . » تفصیلاً در بعضی از این اختراعات را به من نشان بدهند . « چینگ » مرا به کارگاهی هدایت کرده و گفت : « سابقاً در این کارگاه شاسی های اتومبیل های جیب در محل ثابتی قرار گرفته بودند و کارگران می بایستی برای کار کردن روی آنها مسافتی را طی نمایند ولی در سال ۱۹۶۵ یکی از کارگران به فکر افتاد که شاسی های اتومبیل را روی تسمه متحرکی که از مقابل کارگران می گذشت ، قرار دهد . »

من خاطر نشان ساختم که این روش ازمدها قبل در کارخانه‌های کشورهای دیگر و منجمه در کارخانه اتومبیل‌سازی فورد آمریکا مورد استفاده قرار گرفته بوده است. ولی «چینگ» منکر این واقعیت گردیده و گفت: «خیر چنین نیست. تنها نبوغ الهام‌بخش «مائو» موجب گردید که کارگر ما به فکر این اختراع بیافتد.»

کارگران این کارخانه در مقابل دریافت دستمزدی بین ۲۱ تا ۴۵ دلار در ماه، هفته‌ای شش روز و روزی هشت ساعت کاری کردند. بعضی ازمزین بهداشت و کرایه مسکن کارگران در سطح پائینی نگاهداشته شده بود. پرسیدم «آیا کارگرانی که در انجام وظایف خود جدیت بیشتری بخرخ می‌دهند، مزایای اضافی دریافت می‌دارند؟» چینگ گفت: «سابقاً به‌چنین افرادی پاداش داده می‌شد. ولی پس از وقوع انقلاب فرهنگی، کارگران به مسئولیت خود واقف گردیده‌اند و هیچکس برای انجام کاری که از وظایف اواست، انتظار دریافت پاداش ندارد.»

راجع به قیمت يك دستگاه اتومبیل جیب ساخت کارخانه مذکور استفسار کردم. پاسخ داده شد که قیمت هر اتومبیل ۱۴/۰۰۰ یوآن (۱) (معادل ۵۸۸۰ دلار) می‌باشد. قیمت تمام شده هر اتومبیل ۱۱/۰۰۰ «یوآن» می‌باشد و ۳۰۰۰ یوآن، دیگر بابت سود منظور می‌گردد.

انقلاب فرهنگی

اهالی کشورهای غربی کمتر ازدگرگونی‌هایی که در نتیجه انقلاب بزرگ فرهنگی چین رخ داده است، اطلاع دارند. در سال ۱۹۶۶ يك مبارزه شدید عقیدتی بین «مائو - تسه‌تونگ» که خواستار تشدید انقلاب بود از یکطرف و «لیوشائوچی» (۱) که عقیده داشت پیشرفت‌هایی که تا آن زمان حاصل شده می‌بایستی تثبیت گردد، از طرف دیگر، آغاز گردید. گروه طرفدار مائو روی لزوم دامن زدن به انقلاب دائمی تأکید می‌کرد، در صورتی که دسته هواخواه «لیوشائوچی» طرفدار افزایش تولیدات و تثبیت وضع موجود بود. در بجهوجه این مبارزات بود که مائو «گارد سرخ» مشهور را تشکیل داد افراد این گارد که از بین جوانان ۱۶ تا ۲۳ ساله انقلابی ستیزه‌جو انتخاب شده بودند، به مناطق روستائی یورش آورده و افرادی را که مظنون بداشتن تمایلات ارتجاعی بود، مضروب می‌ساختند و حتی به‌قتل می‌رسانیدند. آنها مدت سه سال تمام در سراسر چین بلوا و آشوب به‌راه انداختند. اگر به‌يك چنین گاردی امکان فعالیت در ایالات متحده آمریکا داده می‌شد،

افراد آن اغلب سردبیران مجلات و اکثر ناشرین روزنامه‌های آمریکایی و تعداد زیادی از استادان دانشگاه‌های آمریکایی را تصفیه می‌کردند .

من قبل از مسافرت به چین اطلاعاتی درباره انقلاب فرهنگی آن کشور کسب کرده بودم ولی تاموقعی که شمه‌ای از اثرات مخرب وحشتناک آن را ندیده بودم نمی‌دانستم تا چه اندازه این انقلاب در چین رسوخ پیدا کرده و ریشه دوانیده است . مثلاً قبل از مسافرت به چین از وجود آموزشگاه‌های موسوم به «هفتم مه» اطلاعی نداشتم . شبکه‌ای از این آموزشگاه‌ها در نواحی روستائی چین تأسیس گردیده بود . این مدارس بمناسبت نطقی که مائو در هفتم ماه مه ایراد وطنی آن دستورازین بردن گرایش‌های « تجدید نظرطلبی » را صادر کرده بود ، آموزشگاه‌ها ویا اندرزگاه‌های «هفتم مه» نام یافته بودند . بسیاری از کارمندان اداری و روشنفکران مورد تصفیه گاردسرخ قرارنگرفته وازاین خطر جان سلامت بدربرده بودند ، برای تربیت و آموزش مجدد به این آموزشگاه‌ها اعزام گردیده بودند .

دهربان سابق چین از ششماه تا دو سال در این اندرزگاه‌ها تعلیم می‌یافتند تامفهوم انضباط را درک کنند . در محیط خشن این آموزشگاه‌ها به آن‌های آموختند که چگونه باید به صورت روستائیان درآیند ومعلومات قبلی خود و کتابهایی را که خوانده بودند به فراموشی سپارند و فقط از تعلیمات مائو پیروی کنند . من با دونفر از فارغ التحصیلان آموزشگاه‌های «هفتم مه» صحبت و نظرشان را درباره این آموزشگاه‌ها استفسار کردم ، پاسخ هر دوی آنها تقریباً یکسان و به این مضمون بود :

« ما در این مدرسه آموختیم که فقط مائو می‌تواند چین را نجات دهد . ما به اشتباهات گذشته خود پی بردیم واز آموزشگاه بصورت افراد مفیدتری خارج گردیدیم .»

دیوارعظیم چین (پنجشنبه ۲۴ فوریه)

علت اینکه دیوارچین جزء عجائب هفتگانه دنیای قدیم ذکر نشده است آن است که فهرست عجایب مذکور فقط مربوط به آثار تاریخی کشورهای حوزه مدیترانه بوده است .

دیوارعظیم چین یکی از شاهکارهای حیرت‌انگیزی است که نمی‌توان برای آن مشابهی پیدا کرد . هنگامی که فضاوردان کره زمین را ترک می‌گویند و در فضای لایتناهی پرواز می‌کنند ، آخرین اثر مصنوع بشر را که می‌توانند از فراز آسمانها تشخیص دهند ، همین دیوارعظیم چین است .

طول این دیوار که ۱۶۸۴ مایل (معادل ۲۷۰۰ کیلومتر) می‌باشد ، شگفت‌آور است . ارتفاع این دیوار در حدود ۳۰ قدم و ضخامت آن ۲۵ قدم است بطوری که ارا به‌های

اسبی می‌توانند از روی آن حرکت کنند. در طول این دیوار در فواصل چند صد قدمی، برج‌های عظیمی با ارتفاع ۴۰ قدم سر به آسمان کشیده‌اند. نمای دیوار از سنگ‌های تراشیده شده و با آجر ساخته شده است و درون آن از خاک انباشته شده است.

چیزی که باعث تعجب من گردید این بود که این دیوار عظیم بندرت خط مستقیمی را طی می‌کند بلکه بطور مارپیچ امتداد می‌یابد و در این حرکت مارپیچی بسوی قلل کوه‌های « پاتالینگک » که ارتفاع بعضی از آنها به ۴۰۰۰ قدم می‌رسد، پیش می‌رود و مانند مار - طلائی رنگی بنظر می‌رسد که از یکطرف سرزمین پهناور چین بطرف دیگر آن می‌خیزد. با دیدن این دیوار انسان از خود می‌پرسد که چگونه مردم قرن سوم قبل از میلاد که فقط با بیل و کلنگه کار می‌کرده‌اند، توانسته‌اند برای ایجاد آن زمین را حفر کرده و صخره‌ها را بشکنند؟ چگونه غذا و لباس ۳۰۰ / ۱۰۰۰ نفر کارگری که مدت ۲ سال بساختن این دیوار اشتغال داشته‌اند، تأسیس می‌گردیده است؟ چگونه قسمت‌های مختلف این دیوار که هر يك با دیگری چندین صد مایل فاصله داشته است. به يك دیگر اتصال داده شده و يك شاهکار عظیم واحد و هم‌آهنگی را به وجود آورده‌اند؟ از همه مهم‌تر چگونه رهبران چین در آن عصر ساختمان چنین دیوار عظیمی را طرح‌ریزی کرده و به چه جرأت دستور آغاز عملیات ساختمانی آن را صادر نموده‌اند؟

دیوار چین بعنوان يك وسیله دفاعی نتیجه‌ای را که از آن انتظار می‌رفته است نبخشیده است. از این لحاظ منظور از ساختن این دیوار جدا ساختن قبایل چادر نشین شمال از اهالی اسکان یافته جنوب چین بوده است. بعلاوه این دیوار وسیله‌ای برای برقراری ارتباط بین مناطق شمالی کشور بشمار می‌رفته است. در دونوبت مدافعین پکن از روی بی - احتیاطی از قبایل راهزن شمال دعوت نمودند که بعنوان متحدین آنها از دیوار چین عبور نموده و در دفاع پکن کمک نمایند.

در مورد اول مغول‌ها که از دیوار عبور کرده بودند، حکومت را قبضه نموده و سلسله «یوآن» را تشکیل داده و مدت ۱۲۸ سال حکمرانی کردند. در مورد دوم «مانچو» ها (مؤسس سلسله چینگ) مدت ۲۶۸ سال در چین حکومت نمودند.

طبق برنامه تعیین شده، نیکسون و همراهانش از دیوار چین در گردنه «نانکو» یعنی معبری که از آنجا مغول‌ها قبل از ساختن دیوار بارها به آن کشور تجاوز نموده بودند، بازدید بعمل آوردند. ضمن بازدید از گردنه «نانکو» مشاهده نمودیم که در آنجا نه يك بلکه چندین دیوار ساخته شده است تا چنانچه مهاجمین بتوانند احتمالا از دیوار اصلی عبور کنند،

با دیوارهای دیگری مواجه شوند . ما ازمیان تعدادی از این دیوارهای فرعی که هر کدام از آنها بخودیخود بنای عظیمی بشمار می رود ، عبور کردیم . موقعی که به مرکز گردنه « نانکو » رسیدیم من به طرف بالا نگاه کردم و دیوار عظیم چین را دیدم که از فراز تپه ها گذشته و بسوی قلل کوه ها امتداد یافته و آنگاه با شیب تندی به دره ها سرازیر شده و بار دیگر به ارتفاعات صعود نموده است . اگر راهنما به من می گفت که این دیوار همین دیروز ساخته شده است ، گفته او را باور می کردم زیرا هیچگونه آثار خرابی و خلل در آن مشهود نبود .

از اتوبوس بیرون پریدم و به محلی که قرار بود نیکسون در قسمت شرقی دیوار چین به راهپیمائی پردازد ، شتافتم . در سمت غرب يك برج بسیار بلندی که برای رسیدن به آن می بایستی سر بالائی تندی را پیمود مشاهده می گردید .

یکی از مأمورین محلی گفت : « از فراز این برج منظره بسیار بدیعی را می توان مشاهده کرد . » من بسوی آن محل شتافتم . تا جائی که چشم کار می کرد در روی دوطرف دیوار کنگره هایی که در گذشته مدافعین می توانستند بسوی مهاجمینی که در پائین قرار داشتند تیر یا تفنگ رها کنند ، دیده می شد . بدین ترتیب این دیوار عظیم بیشتر به يك دژ طولانی شباهت داشت تا به يك حصار : بعلاوه اکنون برجهایی که به فواصل معینی ساخته شده بودند عظیم تر و مستحکم تر از آنچه قبلا تصور می کردم بنظر می رسیدند . این برجها که نقش دژ را ایفا می کردند باچنان ظرافتی ساخته شده بودند که می توان آنها را جزء آثار هنری بشمار آورد .

از این نقطه مر تیفع می توانستم مسافت زیادی را زیر نظر بگیرم . برف تازه ای قلل کوههایی را که تا مرتفع ترین نقطه چین امتداد می یافتند پوشانده بود . دیوار چین مثل اینکه از خود اراده ای داشته باشد این قلل را تعقیب می کرد . تا آنجائی که از میدان دید محدود خود می توانستم تشخیص دهم ، این دیوار عظیم در ۱۴ جهت مختلف پیش می رفت . گاه چنین بنظر می رسید که نیک بلکه چهار دیوار متفاوت وجود دارد و حال آنکه در حقیقت فقط يك دیوار یعنی همان دیوار غیر قابل تصویری که مدتها قبل از میلاد مسیح ساخته شده بود ، وجود داشت .

در گذشته مغول ها و یا «مانچو»ها دشمن شمالی چین محسوب می گردیدند . امروز شوروی دشمن شمالی چین بشمار می آید . من معمولا در گفتگوهای خود باچینی ها پس از

تعارفات معمولی ، موضوع رابطه بین شوروی و چین را مطرح می‌ساختم. از این مذاکرات پی بردم که تاچه اندازه چین از شوروی وحشت دارد. چند سال قبل رهبران شوروی علناً این موضوع را که آیا باید چین را قبل از آنکه به بمب اتمی دست یابد ، بمباران کرد یا خیر ، مورد بحث قرار دادند. در زمان حاضر شوروی در طول ۴۵۰۰ مایل مرز مشترک خود با چین ، چندین لشکر را در حال آماده باش نگاهداری می‌کند .

دیوار بزرگ وسیله دفاعی مطمئنی برای حفظ چین در مقابل تجاوز احتمالی شوروی نمی‌باشد . بعقیده من چین به اندازه آمریکا و حتی بیشتر از آن کشور به انجام مذاکرات بین نیکسون و چوئن لای نیاز دارد . در پائیز گذشته «مصاحبه‌ای اختصاصی با مخبر یکی از روزنامه‌های یوگوسلاوی بعمل آورد و طی آن اظهار داشت که چین از شمال بوسیله روسیه شوروی ، از شرق بوسیله ژاپن ، از غرب بوسیله هندوستان و از جنوب بوسیله آمریکا (بعلمت حضور نیروهای آمریکا درویتنام) مورد تهدید قرار گرفته است . وی مدعی گردید که چین می‌تواند از عهده تمام این دشمنان ولو همه آنها در یک زمان حمله کنند ، بر آید . البته خود اومی دانست که چنین ادعائی لاف و گزافی بیش نیست .

«چوئن لای» اکنون می‌کوشد که دشمن احتمالی جنوبی یعنی آمریکا را خنثی سازد و با جلب دوستی این کشور ، تمام توجه و هم خود را صرف مقابله با دشمن خطرناکتر دیگر یعنی روسیه و ژاپن بنماید . آمریکا نیز در روابط خود با شوروی و ژاپن با مشکلات مهمی مواجه می‌باشند که روابط آن کشور با چین را لاقلاً تا پایان قرن حاضر تحت الشعاع و در درجه سوم اهمیت قرار می‌دهند . بنابراین می‌توان گفت برای آمریکا برتری روابط حسنه با چین مطلوب می‌باشد ولی برقراری چنین روابطی با شوروی و ژاپن حائز اهمیت بیشتری است و جنبه حیاتی دارد .

پکن - جمعه ۲۵ فوریه

باید اذعان کنم که آموزنده ترین مشاهدات من در چین دیوار عظیم آن کشور نبود . برحسب تصادف با منظره عجیب تری روبرو گردیدم . تمام شب را در دفتر مطبوعاتی کار کرده بودم . موقعی که در حدود ساعت پنج صبح از آنجا خارج شدم ، مشاهده کردم که برف سنگینی شهر را پوشانده است . هنگامی که در تاریکی قدم بر می‌داشتم از احساس دانه‌های برف که به روی صورتم می‌نشستند حالت مطبوعی به من داده بود .

در حین عبور از خیابان صدای آهسته‌ای که در وهله اول مبهم و غیر قابل تشخیص بود ولی به تدریج بلند می‌شد و به صدای جارو کشی شباهت داشت بگوشم رسید . ناگهان بواقعیت

پی بردم . نخست دهها ، سپس صدها و بالاخره هزاران نفر مرد و زن آبی پوش را دیدم که مجهز به بیل و پارو ، مشغول پاک کردن برف خیا بانها بودند . آنها در تاریکی و سکوت سرگرم کار خود بودند و من ناسپیده دم به این منظره می نگریستم . گویی تمام جمعیت شهر برای برف رویی گرد آمده بودند .

هر يك از اهالی اعم از مردوزن و وظیفه داشتند که در موقع باریدن برف ، برای برف رویی به مراکزی که قبلاً تعیین شده بود ، مراجعه نمایند . عده ای از اهالی وظیفه داشتند که برف ها را با سرعت و شدت پارو کرده و به جویها بریزند . عده دیگری برف ها را از جویها خارج نموده و در پای اشجار خیا بانها می انباشتند تا درختان در نتیجه ذوب شدن برف سیر آب کردند .

موقعی که به این صحنه می نگریستم يك گروه پانصد نفری از سر بازان را دیدم که با شتاب به نقطه ای که ظاهراً احتیاج به بذل توجه خاصی داشت حرکت می کردند . آنها مانند اشباحی در تاریکی ظاهر گردیده و سپس ناپدید شدند . پارو کشان در حین کار ، حتی سر خود را بلند نمی کردند . آنان به گروهائی که گاه به صد نفر می رسید تقسیم شده بودند و دوش بدوش باهم آهنکی کامل کاری کردند . آنها هیچوقت به خنده و شوخی و یا برف بازی نمی پرداختند و کلمه ای بین خود رد و بدل نمی کردند . در ساعت نه صبح يك ذره برف در خیا بانها جز در پای درختان مشاهده نمی گردید .

اهالی برای انجام این کار دستمزدی دریافت نمی داشتند . یکی از راهنمایان به من گفت : « اگر ما بگذاریم در شهری باین بزرگی برفها روی هم انباشته شوند ، عبور و مرور مدت چندین هفته فلج خواهد گردید . بنابراین همینکه برف شروع به باریدن می کند ، افراد به وظیفه برف رویی خود آشنا هستند برای انجام این وظیفه به مراکزی که قبلاً تعیین شده است ، مراجعه می کنند . »

دانشگاه پکن

از این دانشگاه بازدید بعمل می آوردم با « چو پی یوآن » (۱) که یکی از محققان برجسته چین بشمار می رفت و دارای درجه دکتری از دانشگاه شیکاگو ، آمریکا بود ، ملاقات کردم . وی با آنکه زبان انگلیسی را به خوبی حرف می زد ، آنروز فقط به چینی صحبت کرد ، تا مأمورین تفتیش افکار که در آنجا بعنوان مستمع حضور یافته بودند ، بتوانند عقاید او را ممیزی کنند .